



پیام‌سای، مکمل

سال اول، شماره ۲

نشریه سیاسی _ تئوریک سازمان ۱۹ بهمن

دی ۱۳۸۹

سر مقاله

جناح‌بندی درون رژیم جمهوری اسلامی

با آغاز حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی در ایران یکی از موارد مهم در تحلیل‌های سیاسی اکثر صاحب‌نظران جنبش سیاسی ایران - چه چپ و چه راست - موضوع جناح‌بندی در درون رژیم سیاسی جدید بوده است. همچنین از سوی این صاحب‌نظران تکیه‌ای غیراصولی بر تضادها و اختلافات این جناح‌ها صورت گرفته است و تا سلف‌بارتر از همه این که استراتژی مبارزاتی برخی از گروه‌ها و سازمان‌های مختلف اپوزیسیون - چه چپ و چه راست - بر اساس تضادهای درونی رژیم استوار گردید. ادامه در صفحه‌ی ۲

شرمان گشتار خلق گره توسط خمینی

"من به عنوان ریاست کل قوا، به رئیس ستاد ارتش دستور می‌دهم که فوراً با تجهیز کامل عازم منطقه شوند و به تمام پادگان‌های ارتش و ژاندارمری دستور می‌دهم که بی‌انتظار و دستور دیگر بدون فوت وقت و با تمام تجهیزات بسوی پناه حرکت کنند و به دولت دستور می‌دهم وسایل حرکت پاسداران را فوراً فراهم کند. تا اطلاع ثانوی من مسئول این گشتار را قوای انتظامی می‌دانم و در صورتی که تخلف نمایند با آنان عمل انقلابی می‌کنم. مکرر از منطقه اطلاع می‌دهند که دولت و ارتش کاری انجام نداده‌اند. اگر تا ۲۴ ساعت دیگر عمل مثبت انجام نگیرد، سران ارتش و ژاندارمری را مسئول می‌دانم." ادامه در صفحه‌ی ۴

مالی شدن انباشت

"در روندی که حتا انباشت قروض می‌تواند به عنوان انباشت سرمایه پدیدار شوند، می‌بینیم که تغییر شکل مورد بحث در سیستم اعتباری به اوج خود می‌رسد." **کارل مارکس** ادامه در صفحه‌ی ۴

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

گرامی باد خاطره‌ی نابناک چریک فدائی خلق

رفیق شهید حسن نوروزی



تاریخ شهادت ۲۰ دی ۱۳۵۲

مطالب این شماره:

★ جناح‌بندی درون رژیم جمهوری اسلامی

★ فرمان گشتار خلق گره توسط خمینی

★ مالی شدن انباشت

★ کودکان کار از زبان آمل

★ شعر: ای رنجبر

گردیده که اکثر آن‌ها در طبقه‌بندی و قشربندی اجتماعی، مبنای علمی ندارند:

- * بورژوازی بازار، بورژوازی بزرگ، بورژوازی تجار، بورژوازی دلال، بورژوازی صنعتی، بورژوازی کمپرادور، بورژوازی کوچک، بورژوازی لیبرال، بورژوازی متوسط، بورژوازی متوسط‌غیروابسته، بورژوازی میانه، بورژوازی وابسته؛
- * خرده‌بورژوازی انحصارطلب، خرده‌بورژوازی سنتی، خرده‌بورژوازی مذهبی، خرده‌بورژوازی مرفه سنتی، خرده‌بورژوازی ملی، خرده‌بورژوازی وابسته؛
- * جناح اصلاح‌طلب، جناح اقتدارگرا، جناح انحصارطلب، جناح بازار، جناح بنیادگرا، جناح تمامیت‌خواه، جناح تندرو، جناح توتالیتر، جناح محافظه‌کار، جناح میان‌رو؛
- * اصول‌گرایان، راست افراطی، راست سنتی، حجتی، حزب‌الله، کاسبکاران پول‌دار و ...

شکی نیست که رژیم سیاسی حاکم بر ایران نیز مانند هر پدیده‌ی اجتماعی دیگر، نمی‌تواند مجموعه‌ای یک‌دست، هماهنگ و بدون هیچ‌گونه اختلاف و تفاوتی مابین اجزای تشکیل‌دهنده‌اش باشد. ولی موضوع اساسی‌ای که در این میان به درستی بدان پرداخته نمی‌شود، کسب شناخت علمی از این پدیده - رژیم سیاسی حاکم بر ایران - و در پی آن، شناخت صحیح اجزای درونی آن است.

در اکثر تحلیل‌های موجود، تضادهای درون حاکمیت، به خصیلت‌های فردی قدرت‌طلبی و منفعت‌طلبی افراد، تضاد منافع افراد و یا به وجود اختلاف در شیوه‌ی سرکوب معطوف شده است. البته هرکدام از این دلایل و حتی هر دلیل شخصی و خصوصی دیگر، می‌تواند به خودی‌خود باعث اختلاف میان افراد حکومتی بگردد. ولی باید توجه داشت که از دیدگاه جامعه‌شناختی، هیچ‌گاه خواست افراد، رفتارهای شخصی و فردی افراد، علی‌رغم وجود هر انگیزه‌ی اقتصادی و سیاسی، نمی‌تواند باعث ایجاد جریان‌های سیاسی گردند که منجر به ایجاد جناح‌بندی درون یک سیستم سیاسی شود. هر یک از جناح‌های درون رژیم، ضرورتاً جریان‌های سیاسی مشخصی هستند که علی‌رغم خواست و اراده‌ی هر یک از افراد درون این جناح‌ها، منافع اقتصادی مشخصی را نمایندگی می‌کنند. به عبارت بهتر، ابتدا منافع اقتصادی مشخصی در جامعه شکل می‌گیرد و سپس این منافع اقتصادی مشخص، نمایندگان سیاسی خود را در قالب جریان‌های سیاسی مشخص شکل می‌دهند و نهایتاً تضاد این منافع اقتصادی و جریان‌های سیاسی، در قالب جناح‌های درون رژیم ظاهر می‌شوند.

به طور کلی، برای تبیین این منافع اقتصادی مشخص باید توجه داشت که سیستم اقتصادی حاکم بر ایران نه معلول رشد نیروهای مولده و توسعه و تکامل مناسبات تولیدی موجود در ایران بوده است بلکه سیستمی است که در اوائل دوران پهلوی، توسط سرمایه‌های امپریالیستی و دولت‌های حامی این سرمایه‌ها، بر ایران حاکم گردیده است. به همین خاطر تمام کنش و واکنش‌های رژیم سیاسی حاکم بر ایران، به جز در دوره‌هایی که مبارزه‌ی تشکیلاتی از سوی توده‌ها در جریان بوده، معلول فعل و انفعالات درون سرمایه‌های امپریالیستی و سیستم امپریالیستی است و باید در یک ساختار جهانی امپریالیستی مورد ارزیابی و تجزیه و تحلیل قرار گیرد. مسئله‌ی سلطه‌ی امپریالیسم را باید به‌طور ارگانیک و به مثابه زمینه‌ی هرگونه تحلیل و تبیین در نظر گرفت نه چون یک عامل خارجی که به هر حال نقشی دارد (مسعود احمدزاده).

در پروسه‌ی تکوین مناسبات سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم در ایران، هیئت حاکمه‌ی سیاسی در ایران به صورت مجموعه‌ای از عوامل قدرت‌های امپریالیستی انگلستان، روسیه، فرانسه، بلژیک و آلمان و بعدها نیز آمریکا شکل گرفته است. ناگفته نماند که خود این امر، یکی از خصوصیات جوامع نیمه‌مستعمره در مقایسه با جوامع مستعمره است. چرا که جوامع مستعمره عمدتاً تحت نفوذ یکی از قدرت‌های استعمارگر و یا امپریالیستی بوده‌اند. بنابراین، عمده‌ترین عاملی که از ابتدا تاکنون مانع

جناح‌بندی درون رژیم جمهوری اسلامی

ادامه از صفحه ۱

مهم‌ترین دلیلی که مورد استفاده‌ی این گروه‌ها و سازمان‌های مختلف اپوزیسیون، در تکیه‌شان بر تضادهای درونی رژیم قرار گرفته و همچنان هم می‌گیرد، این است که تضاد میان بالائی‌ها به نفع پائینی‌هاست. یعنی این که وجود تضاد و گسترش تضاد میان جناح‌های درون حکومت باعث رشد و گسترش مبارزات توده‌ها علیه رژیم می‌گردد.

جهت درک صحیح این موضوع باید به این نکته توجه داشت که تضاد درون حاکمیت، به عنوان یک عامل بالقوه، به نفع مبارزات توده‌ها می‌باشد. به عبارت ساده‌تر، هر چه دشمن بیشتر با خودش مشغول شود، کاملاً بدیهی است که توده‌ها فرصت بیشتری برای گسترش مبارزات خویش می‌یابند. اما، برای این که این عامل بالفعل درآید و تضاد درون حکومت مورد استفاده‌ی توده‌ها در گسترش مبارزات‌شان قرار بگیرد، مستلزم این است که زمینه‌ی از قوه به فعل درآمدن این عامل از پیش موجود باشد و این زمینه همانا تشکیلات است. یعنی این که باید توده‌ها از پیش دارای تشکیلات باشند و این تشکیلات ضمن داشتن استراتژی و تاکتیک‌های انقلابی، از یک رهبری منسجم نیز برخوردار باشد. یک توده‌ی بی‌شکل و بدون تشکیلات نه تنها تا ابد از هیچ تضاد درون حکومتی نمی‌تواند سود بجوید بلکه همواره فریب یکی از طرفین تضاد را خورده و همواره قربانی این کشمکش‌های اقتصادی و سیاسی جناح‌های درون حاکمیت می‌گردد.

در ادامه‌ی موضوع فوق، موضوع دیگری که مورد استفاده‌ی گروه‌ها و سازمان‌های مختلف اپوزیسیون قرار می‌گیرد این است که مبارزات توده‌ها نیز مقابلاً باعث گسترش تضاد میان جناح‌های حکومتی می‌گردد. این موضوع نیز به عنوان یک اصل عام کاملاً صحیح می‌باشد، ولی باز هم باید توضیح داده شود که منظور کدام مبارزات توده‌هاست؟ آن مبارزاتی که منجر به تشدید تضاد بالائی‌ها می‌شود، حرکت سازمان‌یافته و تشکیلاتی توده‌هاست که از یک رهبری منسجم و انقلابی برخوردار است، وگرنه حرکت‌های خودبه‌خودی اقتضای از طبقه‌ی کارگر و خرده‌بورژوازی شهری که "گاه خصلت انفجاری پیدا کرده و دفعتاً نیروی عظیمی از توده‌ها را به خیابان می‌کشد و یکباره چون شعله‌ای زودگذر خاموش می‌شود" (احمدزاده) به هیچ‌وجه پتانسیل این را ندارد که موجب تشدید تضاد بالائی‌ها بشود و به همین دلیل نیز در شرایط عدم وجود تشکیلات توده‌ای اعلام گردید که در شرایط فعلی ایران "تنها عمل مسلحانه‌ی سیاسی - نظامی است که می‌تواند به تضادهای درونی بوروکراسی حاکم شدت بخشد." (احمدزاده). بنابراین، معادله‌ی دو سویه‌ی تضاد درون حاکمیت مساوی است با گسترش مبارزات توده‌ها، به شرط وجود تشکیلات انقلابی امکان وجود می‌یابد.

از سوی دیگر، تعیین استراتژی مبارزاتی بر اساس تضادهای درونی رژیم، همیشه این کارکرد را برای افراد و نیروهای اپورتونیست داشته است که با بد و بدتر کردن این جناح‌ها و مشخص کردن جناح "کمتر بد"، زمینه‌ی سازش و همکاری با آن را آماده سازند که این امر، نهایتاً به تقویت کل سیستم و رژیم حاکم منجر می‌گردد. به طور مثال "حزب توده ایران" در نشریه‌ی خود به نام "دنیا"، در بهمن ۱۳۵۴، این شعار را مطرح می‌کند: تشکیل جبهه‌ی واحد ضددیکتاتوری با بخش واقع‌بین‌تر، دوراندیش‌تر و سالم‌تر هیئت حاکمه! و این یعنی همکاری با "شمس وزیر" برای مقابله با "قمر وزیر" در داستان "امیرارسلان رومی" و از زیر ضرب خارج ساختن "شاه" به عنوان سمبل سیستم وابسته به امپریالیسم.

تا آن جا که می‌توان به خاطر آورد، در تحلیل از رژیم جمهوری اسلامی و جناح‌های درون آن، از ابتداء حاکمیت آن تاکنون، اصطلاحات زیر عنوان

شکل می‌گیرد.

از آن جا که سلطه‌ی اقتصادی امپریالیسم بر شرق تنها با هجوم سیاسی و نظامی امکان‌پذیر شده است (احمدزاده)، حفظ و تداوم این سلطه‌ی اقتصادی ناگزیر با اعمال دیکتاتوری در عرصه‌ی سیاست امکان‌پذیر می‌گردد. همچنین تک‌محصولی‌بودن اقتصاد - محصول نفت در مورد ایران - باعث می‌گردد که درآمد حاصله از این محصول، عمده‌ترین درآمد دولت را تشکیل دهد و همه‌ی اینها دخالت همه‌جانبه‌ی دولت را در امور اقتصادی ایجاب می‌کند. به طوری که تمام فعالیت‌های اقتصادی باید زیر نظر دولت و با نظارت دولت صورت بگیرد. طبیعی است که در چنین حالتی، به دست گرفتن اهرم‌های قدرت دولتی تنها ضامن پیشبرد فعالیت‌های اقتصادی برای هر یک از صاحبان سرمایه می‌گردد. به عبارت دیگر، هر سرمایه‌داری مجبور است با در دست گرفتن اهرم‌های قدرت دولتی ادامه‌ی فعالیت‌های اقتصادی خویش را تضمین نماید.

از سوی دیگر، تمرکز عنصر اساسی تکوین امپریالیسم است و تداوم مناسبات امپریالیستی ناگزیر گرایش به تمرکز هر چه بیشتر دارد. در پروسه‌ی صدور سرمایه به جوامع دیگر، این گرایش به تمرکز نیز به همراه سرمایه‌های امپریالیستی به جوامع وابسته انتقال می‌یابد و به همین خاطر، گرایش به تمرکز در تمام زمینه‌ها، اقتصادی، سیاسی، نظامی و امنیتی، از خصوصیات اصلی جوامع وابسته به امپریالیسم می‌گردد. بدین ترتیب، این‌گونه مکانیسم میان اقتصاد و سیاست در ادامه‌ی خود این امر را ضروری می‌سازد که فعالیت‌های اقتصادی هر روز بیش‌ازپیش در انحصار تعداد کمتری از صاحبان سرمایه قرار بگیرد. در نتیجه هر روز تعداد بیش تری از صاحبان سرمایه و به تبع آن نمایندگان سیاسی در حاکمیت، از دایره‌ی انحصار دولتی بیرون افتاده و به صف اپوزیسیون درون حکومت پرتاب شوند و بدین ترتیب حاکمیت سیاسی جناح‌بندی می‌گردد.

چنانچه گفته شد سلطه‌ی اقتصادی امپریالیسم را تنها سلطه‌ی سیاسی از طریق سرکوب شدید نظامی می‌تواند تضمین کند. در پایان حاکمیت شاه و در نتیجه‌ی مبارزات مردم، اکثر نهادهای امپریالیستی به خصوص نهادهای نظامی و امنیتی ضربات شدیدی را متحمل می‌شوند و به همین دلیل نهادهای قدیمی، دیگر پاسخ‌گوی نیازهای حاکمیت امپریالیستی نیستند و برای بازسازی مناسبات امپریالیستی و تضمین حاکمیت امپریالیستی جدید، یعنی حاکمیت جمهوری اسلامی، بازسازی نهادهای قدیم به همراه ایجاد نهادهای جدید ضرورت می‌یابد. اما از میان تمام این نهادهای جدیدالتاسیس که فوقاً نام برده شد، فقط "سپاه پاسداران انقلاب اسلامی" است که به پرقدرت‌ترین نهاد دولتی رژیم جمهوری اسلامی تبدیل می‌شود و این دقیقاً به این خاطر است که ماهیت ساختار اقتصادی و سیاسی حاکم بر ایران چنین اقتضاء می‌کند که سازمانی که قدرت نظامی را در دست دارد، نهاد تمرکز قدرت بشود. بنابراین ادعاهائی نظیر این که "سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در ادامه‌ی ساختن نهادهای موازی از جانب روحانیون در برابر ارتش ساخته شد" و یا "هدف آن بود که با تاسیس سپاه در برابر ارتش از امکان وقوع یک کودتا جلوگیری شود (محسن سازگارا، سپاه و سه انحراف)" یاهوهائی بیش نیستند. در جریان جنگ امپریالیستی ایران و عراق، رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی از "سپاه پاسداران انقلاب اسلامی" قدرتمندترین نهاد نظامی خود را می‌سازد و پس از پایان جنگ آن را وارد عرصه‌ی اقتصادی می‌سازد و به تدریج تمام فعالیت‌های اقتصادی کلان را تحت کنترل "سپاه" درمی‌آورد. بنابراین، در ساختار اقتصادی وابسته به امپریالیسم حاکم بر ایران، "سپاه پاسداران انقلاب اسلامی" به مهم‌ترین ابزار حفظ و تداوم مناسبات امپریالیستی در ایران تبدیل شده است. لازم به ذکر است که یکی از کارکردهای این امر "منزه" نگه‌داشتن ارتش برای تحولات احتمالی بعدی است.

به همین جهت در حال حاضر سرمایه‌هائی در ایران قادر به فعالیت هستند که در دایره‌ی انحصارات "سپاه" قرار داشته باشند و هر سرمایه‌ای ولو این که تا دیروز هم نمایندگان در هیئت حاکمه داشته باشد، چنانچه با خطمشی حاکم بر "سپاه" در تضاد قرار بگیرند، از حمایت "سپاه" محروم شده و نمایندگان سیاسی‌اش هم با تشکیل جناح مخصوص به خود به صف

یک‌دست شدن حاکمیت سیاسی در ایران شده و باعث شکل‌گیری جناح‌بندی‌های مختلف درون آن شده است، تضادهای قدرت‌های مختلف امپریالیستی بوده است که در مناسبات اقتصادی و حاکمیت سیاسی در ایران انعکاس یافته و جناح‌های مختلفی را که هر کدام تامين‌کننده‌ی منافع یکی از این جناح‌های امپریالیسم است، در حاکمیت سیاسی ایران ایجاد کرده است. یعنی این که، تنوع منافع سرمایه‌های امپریالیستی، به صورت جناح‌های مختلف در رژیم حاکم بر ایران تبلور یافته است. در دوره‌هایی از سلطنت پهلوی، زمانی که یکی از دو قدرت امپریالیستی انگلیس و آمریکا، نفوذ و سلطه‌ی بیشتری نسبت به سائر قدرت‌های امپریالیستی در ایران داشته‌اند، رژیم سیاسی حاکم بر ایران تقریباً یک‌دست و با ثبات به نظر می‌رسد.

به همین خاطر، تاکید بر این نکته ضروری است که ساختار وابسته‌گی به امپریالیسم در اقتصاد و سیاست ایران، هیچ‌گاه به افراد درون حاکمیت، یعنی عوامل سرسپرده‌ی امپریالیسم، این اجازه و این قدرت را نمی‌دهد که به خاطر انگیزه‌های شخصی و فردی خود، با همدیگر درگیر بشوند و بدین ترتیب با ایجاد تزلزل در سیستم، منافع امپریالیسم را به مخاطره افکنند. در نتیجه، تبیین اختلافات و تضادهای درونی رژیم جمهوری اسلامی بر اساس انگیزه و خصلت قدرت طلبی این یا آن فرد حکومتی، کاملاً غیرواقعی است.

در خصوص جناح بندی درون رژیم جمهوری اسلامی باید خاطر نشان ساخت که هنگامی که در ژانویه ۱۹۷۹ و در کنفرانس گوادولوپ، نمایندگان دولت‌های آلمان، آمریکا، انگلیس و فرانسه در مورد پایان دادن به حاکمیت رژیم شاه و جای‌گزین کردن حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی به توافق می‌رسند، کاملاً طبیعی است که رژیم جدید از ترکیب عوامل این دولت‌های امپریالیستی ایجاد گردد و مضافاً این که شوروی - و بعدها روسیه - نیز پایگاه خود را درون رژیم جدید دارا می‌باشد. به همین دلیل، تمام تنش‌ها، اختلافات و جناح‌بندی‌ها در درون رژیم جمهوری اسلامی، ضرورتاً انعکاس تخالف و تضاد منافع این قدرت‌های امپریالیستی است و با توجه به آن باید مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. بی‌جهت نیست که از همان روزهای آغاز حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی نهادهای مختلفی تشکیل می‌شوند. در کنار نهادهائی هم‌چون آستان قدس رضوی و تغییر نام بنیاد پهلوی به بنیاد علوی، نهادهای جدیدی هم‌چون بنیاد جانبازان، بنیاد شهید، بنیاد مستضعفان، جهاد سازندگی، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، کمیته‌ی امداد امام خمینی، کمیته‌ی انقلاب و ده‌ها نهاد کوچک‌تر دیگر که به موازات دستگاه‌های دولتی تشکیل می‌شدند، و همواره نیز از تداخل در کارهای همدیگر شکایت داشته‌اند، تنها دلیلی که می‌تواند داشته باشد این است که هر کدام پایگاهی برای حفظ منافع یکی از این قدرت‌های امپریالیستی بوده‌اند.

جناح‌های امپریالیستی توسط همین نهادهای وابسته به خود، آن‌چنان با قدرت نیز می‌توانند عمل بکنند که در صورت لزوم، عامل مستقیم‌شان را که از مقام ریاست‌جمهوری خلع شده است، در مرداد ۱۳۶۰ با هواپیما و از فرودگاه مهرآباد تهران مستقیماً در پاریس پیاده کنند و نزدیک به ۳۰ سال هم وی را در آن‌بمک برای روز مبادا بخوابانند و یا عامل مستقیم جناح دیگر را که در هواپیما در کنار خمینی می‌نشیند، به راحتی اعدام کنند. همچنین، مسافرت مخفیانه‌ی مک فارلین در یک هواپیمای حامل اسلحه به ایران در نتیجه‌ی رقابت همین جناح‌های امپریالیستی افشاء می‌گردد.

ادامه‌ی کار ساخت نیروگاه هسته‌ای بوشهر توسط روسیه، علی‌رغم مخالفت صریح آمریکا و مخالفت ضمنی اروپا، نمونه‌ای است که ورود روسیه را به صحنه‌ی رقابت‌های اقتصادی و سیاسی امپریالیستی در ایران آشکار می‌سازد و ایفاء این نقش، بدون داشتن پایگاهی درون رژیم حاکم بر ایران، امکان‌پذیر نیست.

موضوع مهم دیگری که در این رابطه باید مورد توجه قرار گیرد این است که به خاطر نوع ساختار اقتصادی و سیاسی حاکم بر ایران، یعنی سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم، این جناح‌ها فقط از طریق استفاده از اهرم‌های دولتی قادر به پیش‌برد منافع خود و اربابان‌شان هستند و به همین دلیل نیز حاکمیت سرمایه‌داری بوروکراتیک و انحصاری دولتی در ایران

اپوزیسیون دولتی می‌پیوندند.

بنابراین تضاد میان جناح‌های مختلف رژیم، به عنوان نمایندگان سیاسی سرمایه‌های مشخص، تنها و تنها انعکاس رابطه‌ی این سرمایه‌ها با دایره‌ی انحصار دولتی و یا نهاد تمرکز قدرت، یعنی "سپاه پاسداران انقلاب اسلامی" می‌باشد.



* مقالات بدون امضاء از سوی شورای نشریه می‌باشند. *

فرمان کشتار خلق گرد توسط خمینی

ادامه از صفحه ۱

این پیام و فرمان ضد خلقی خمینی به نیروهای سرکوب‌گر رژیم جمهوری اسلامی بود و چمران، خلخانی و دیگر جلادان رژیم مأموریت یافتند تا میدان تیر را در سرتاسر گردستان بر پا نمایند و مانع گستردگی مبارزات حق‌طلبانه‌ی خلق رزمنده‌ی گرد گردند. جانپان بشریت با فرمان خمینی به جان توده‌های بی‌دفاع افتادند و آن‌چنان جنایاتی در حق خلق گرد مرتکب گردیدند که توصیف و تشریح تمامی آن‌ها با قلم و زبان ناممکن می‌باشد. به عبارتی دیگر گردستان به میدان جنگ فیمابین انقلاب و ضد انقلاب تبدیل گشته بود و سران حکومت هر روز و هر روز و به سبوعانه‌ترین شکل ممکنه خلق گرد و فرزندان‌اش را مورد تعرض خویش قرار می‌دادند. بزعم خویش می‌خواستند بر "غائله"ی گردستان خاتمه بخشند و فضای رعب و وحشت را حاکم گردانند؛ می‌خواستند با خون و خون‌ریزی و تخریب خانه و کاشانه‌ی توده‌ها، آنرا از طرح خواسته‌های اولیه و بحق‌شان به عقب رانند؛ اما برآستی که خلق گرد به‌مراه و دوشادوش فرزندان مسلح‌اش خواب آرامش را از چشمان سران رژیم رُبود و در زمانی کوتاه، سرتاسر گردستان را به منطقه‌ی ناامن ظالمان و حافظان نظام تبدیل نمود. اگر چه مبارزه‌ی مسلحانه در گردستان بدلیل حاکم بودن سیاست‌های انحرافی و نادرست و آن‌هم در زمانی کوتاه به عقب رانده شد، اما این حقیقت را در مقابل همگان قرار داده است که تنها با زبان سلاح‌ست که می‌توان، دشمن سراپا مسلح را پس زد؛ این حقیقت را به اثبات رسانده است که پاسخ زور سازمانیافته‌ی ضد انقلابی، زور سازمانیافته‌ی انقلابی‌ست. بی دلیل نبود که گردستان به سنگر انقلاب ضد امپریالیستی خلق‌های میهن‌مان تبدیل گشت و در دل خود هزاران کمونیست و مبارز را جای داد.

بیش از سه دهه است که از آن واقعه‌ی خونین و فرمان سرکوب‌گرانه‌ی خمینی به خلق رزمنده‌ی گرد می‌گذرد و به تبع آن سی‌سالست که جامعه هر روز شاهد تعرض بی‌وقفه‌ی سرکوب‌گران رنگارنگ رژیم به دیگر خلق‌ها و اقشار متفاوت ستم‌دیده است. سران

جمهوری اسلامی در این مدت و به عبارتی واقعی‌تر از همان روزهای نخست حاکمیت‌شان با شمشیرهای از رو بسته به میدان آمده‌اند و تاکنون هزاران کمونیست، مبارز و مخالف را به جوخه‌ی اعدام سپرده و میلیون‌ها تن از توده‌های محروم را آواره نموده‌اند تا حیات بناحق‌شان پا بر جا بماند.

در حقیقت تعرض به جان و مال کارگران و زحمت‌کشان، جزء رویه‌ی دائمی و ذاتی رژیم جمهوری اسلامی‌ست و برخلاف مشاطه‌گران، مماشات طلبان و تسلیم‌طلبان، این رژیم فاقد ظرفیت‌های مسالمت‌آمیز است. به دلیل این‌که آمده است تا از منافعی امپریالیست‌ها و سرمایه‌داران وابسته حفظ و حراست نماید و آمده است بر خفقا و اختناق درون جامعه بی‌افزاید. با این اوصاف تعرض به خلق گرد و دیگر خلق‌های ستم‌دیده در چنین راستایی قابل فهم و توضیح است و بی تردید تا زمانی که رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی بر سر کار است ماشین سرکوب‌باش از حرکت باز نخواهد ایستاد و تعداد بی‌شمار دیگری را در کام خود خواهد بلعید.

بنابر این جای دارد تا جدا از گرمی‌داشت جانباخته‌گان ۲۸ مرداد ۵۸ و همه‌ی جویندگان راه آزادی بر این نکته اشاره گردد که تنها راه و پاسخ عملی به ددمنشی‌ها و سرکوب‌گری‌های سران حکومت، برخورد مقابله‌ای سازمانیافته است؛ راه و روشی که خلق رزمنده‌ی گرد در سال‌های نخست رژیم جمهوری اسلامی در مقابل خود قرار داده بود.

شبهانگ راه

مالی شدن انباشت

ادامه از صفحه ۱

اثر جان بلیمی فاستر (John Bellamy Foster)

ترجمه: پویان کبیری

یادداشت مترجم:

مقاله‌ی پیش‌اروی، اخیراً در مجله‌ی مانتلی ریویو، دوره‌ی ۶۲، شماره‌ی ۵، به تاریخ اکتبر ۲۰۱۰ منتشر گردیده است. با توجه به یادداشت هیئت تحریریه، این مقاله نسخه‌ی بسط و بازنگری شده‌ی نطق اصلی ارائه‌شده در پنزدهمین کنفرانس ملی اقتصادی "انجمن اقتصاد سیاسی (SEP) برزیل می‌باشد که در دانشگاه فدرال "مارانهائو (Maranhão)" در شهر "سائولویس (São Luis)" این کشور به تاریخ ۳ ژوئن ۲۰۱۰ برگزار شد. با توجه به این‌که موضوع مورد بحث این نوشتار و دامنه‌ی آن می‌تواند در درک تحولات درونی و بحران‌های فراگیر اخیر سیستم سرمایه‌داری جهانی،

در حقیقت، از سال‌های ۱۹۷۰ ما شاهد چیزی هستیم که "کری پولانی لویت" به درستی آن را "مالی شدن بزرگ" خواند. (۶) مالی شدن را می‌توان به مثابه چرخش درازمدت در مرکز ثقل اقتصاد سرمایه‌داری از تولید به مالی تعریف نمود. مضافاً: ۱- سودهای مالی به تدریج به صورت سهمی از سودهای خالص درمی‌آیند؛ ۲- افزایش بدهی نسب به تولید ناخالص داخلی؛ ۳- رشد امور مالی، بیمه و بازار مسکن به عنوان سهمی از درآمد ملی؛ ۴- گسترش عجیب و غریب و غیرشفاف یا مبهم ابزار مالی؛ و ۵- توسعه‌ی نقش حساب‌های مالی. (۷) در سال ۱۹۵۷ تولید صنعتی ۲۷ درصد از تولید ناخالص داخلی آمریکا محاسبه شد، در حالی که امور مالی، بیمه و بازار مسکن تنها ۱۳ درصد از آن بود. در سال ۲۰۰۸ این رابطه معکوس شد و سهم تولید صنعتی به ۱۲ درصد کاهش یافت و امور مالی، بیمه و بازار مسکن به ۲۰ درصد افزایش پیدا کرد. (۸) حتا با عقب‌نشینی که بحران عظیم مالی به بار آورد و با مشوق‌ها و کمک‌رسانی سیاست اقتصادی نئولیبرال به انحاء مختلف، همه‌ی نشانه‌ها حاکی از این روند عمومی مالی شدن اقتصاد است. به همین خاطر سؤال این است که: چگونه می‌توان این وارونه‌گی نقش تولید و مالی را توضیح داد؟

کینز و مارکس

در هر تلاشی برای بیان نقش امور مالی در اقتصاد مدرن، کارهای "جان مینارد کینز" جزئی جدائی‌ناپذیر است. این به خصوص، با دستاوردهای وی در اوایل دهه‌ی ۱۹۳۰ وقتی که او داشت بر روی اثرش به نام "تئوری عمومی اشتغال، بهره و پول" (۱۹۳۴) کار می‌کرد، واقعیت دارد. در حقیقت، این جاست که مارکس در مرکز تحلیل‌های کینز نمایان و برجسته می‌شود.

کینز در سال ۱۹۳۳ نوشته‌ی کوتاهی را تحت نام "نظریه‌ی پولی تولید" منتشر نمود که در عین حال عنوانی بود که در آن زمان به دروس آموزشی خویش می‌داد. او تأکید کرد که تئوری اقتصادی اصیل مبادله تقلیدی از مفهوم اقتصاد پایاپای بود. گرچه فهمیده می‌شد که پول در همه‌ی نقل و انتقالات بازار سرمایه‌داری به کار گرفته می‌شود، مع‌الوصف پول در تئوری اصیل قدیمی با کلاسیک جدید "به مثابه امری تقریباً خنثا" در نظر گرفته می‌شد. قرار نبود که پول در "طبیعت ذاتی معامله" مثل آنچه که "بین اشیاع واقعی‌ست" تأثیری بگذارد. در مخالفت شدید، کینز نظریه‌ی پولی تولید را اعلام نمود که پول در آن یکی از جنبه‌های مؤثر عملی در اقتصاد بود.

امتیاز اصلی چنین برخوردی پایه‌گذاری این نکته بود که بحران‌های اقتصادی چگونه امکان‌پذیرند. در این برخورد، کینز حمله‌ای مستقیم را به آن مفهومی از قانون اقتصاد قدیمی با اصیل سازمان داد که می‌گفت قانون عرضه تقاضای خودش را می‌آفریند، بنابراین بحران اقتصادی در اصل غیرممکن است. او در مقابله با این نوشت، "رونق و رکود پدیده‌هایی مختص برای اقتصادی‌اند که... پول در آن عملی خنثا نیست. (۹)

به منظور گسترش این دیدگاه بسیار مهم، کینز بین چیزی که آن را "اقتصاد تعاونی" (در اصل یک سیستم داد و ستد کالا) می‌خواند با "اقتصاد سرمایه‌داری" یعنی جایی که معاملات پولی وارد تعیین روابط "واقعی مبادله" می‌شوند، تمایز قائل می‌شد. با این فرق گذاشتن، کینز در ادامه‌ی سخنرانی‌های خود به توضیح "رابطه‌ی برخی تأثیراتی که مشاهدات باردار مارکس فراهم ساخت... پرداخت. او با اشاره به این که طبیعت تولید در جهان واقعی آن چیزی نیست که به نظر می‌رسد اقتصاددانان اغلب بدان گمان می‌برند، به عنوان مثال مورد کالا-پول-کالا (C-M-C)، یعنی مبادله‌ی کالا(یا تلاش) با پول به منظور به دست آوردن کالائی دیگر(یا

از اهمیت ویژه‌ای برخوردار باشد و همچنین شاید برای اولین بار باشد که در سطح جنبش کمونیستی ایران مطرح می‌گردد، اقدام به ترجمه‌ی آن نموده، امید است مورد استفاده‌ی همه‌ی علاقه‌مندان به مباحث تئوریک و موضوعات سیاسی- اقتصادی واقع شود.

مهر ماه ۱۳۸۹، اکتبر ۲۰۱۰

"در روندی که حتا انباشت ترووی می‌تواند به عنوان انباشت سرمایه پدیدار شوند، می‌بینیم

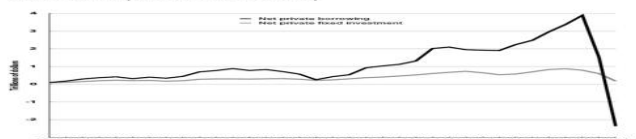
که تغییر شکل مورد بحث در سیستم اعتباری به اوج خود می‌رسد. "گارل مارکس (۱)

در سال ۱۹۹۷، پال سوئیزی (Paul Sweezy) در آخرین مقاله‌ی منتشر شده‌اش، به "مالی شدن پروسه‌ی انباشت سرمایه" به مثابه یکی از سه گرایش اقتصادی اصلی در مقطع چرخش قرن اشاره کرد. (دو گرایش دیگر، رشد قدرت انحصاری و رکود بودند). (۲) آن‌ها که با تئوری اقتصاد آشنائی دارند، متوجه‌اند که این عبارت مفهومی متناقض داشت. همه‌ی سنن اقتصادی، به درجات مختلف، در تحلیل‌شان کوشیده‌اند تا نقش امور مالی را از "اقتصاد واقعی" جدا کنند. انباشت در شکل‌گیری واقعی سرمایه ممکن می‌گردد و در مجموع بازدهی اقتصادی را افزایش می‌دهد و در تخالف با تقدیر از نقش دارائی‌های مالی‌ست که نه بازدهی، بلکه ادعای افزایش ثروت را دارند. در برجسته نمودن موضوع مالی شدن انباشت، سوئیزی به چیزی اشاره می‌کند که می‌توان آن را "معما یا رمز سرمایه" در روزگار ما دانست. (۳)

برای اطمینان، امور مالی همیشه نقشی مرکزی، حتا جدائی‌ناپذیر، در انباشت سرمایه ایفاء نموده است. "ژوزف شومپتر" اشاره به گنایش اعتبار غیر عمومی به عنوان یکی از قواعد سرمایه‌داری می‌کند و مضافاً مطرح می‌نماید که "بازار پول همیشه... ستادفرماندهی سیستم سرمایه‌داری بوده است." (۴) با این حال در دهه‌های پایانی قرن بیستم تغییری بنیادی در طبیعت سرمایه‌داری رخ داد. انباشت- شکل‌گیری واقعی سرمایه در قلمرو کالا و خدمات- تدریجاً تابعی از سرمایه‌ی مالی شد. به نظر می‌رسد ترس و وحشت معروف "کینز" مبنی بر تسلط سفته‌بازی بر تولید، نهایتاً تحقق یافته است.

وقتی بیش از یک دهه‌ی پیش سوئیزی مشاهدات خود را در رابطه با مالی شدن انباشت سرمایه ارائه داد، توجه کمی را به خود جلب کرد. ولی امروز، به دنبال بزرگ‌ترین بحران مالی و اقتصادی پس از بحران عظیم (منظور بحران سال‌های ۲۹ تا ۳۲ قرن بیستم می‌باشد- مترجم)، دیگر نمی‌توانیم سؤالی را که مطرح می‌کند نادیده بگیریم. حالا بیش از هر زمان دیگر، همانگونه که مارکس گفت، "انباشت دیون" به مثابه "انباشت سرمایه پدیدار می‌شوند"، و اولی به تدریج آخری را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. همانطور که در نمودار شماره‌ی یک نشان داده شده است، در یک‌سوم آخر قرن [گذشته- مترجم]، مجموع خالص وام‌های خصوصی بسیار بیشتر از مجموع خالص سرمایه‌گذاری ثابت خصوصی بوده است. طی پروسه‌ای که حداعلای آن بین سال‌های ۲۰۰۷ تا ۲۰۰۹ بود، با ترکیدن عظیم حساب مالی مسکن و زیانان‌هایی که به هر دو بخش سرمایه‌گذاری و وام وارد شد. (۵)

Chart 1. Net Private Borrowing and Net Private Fixed Investment 1975-2009 (in Current Dollars)



Source: Federal Reserve Board, Flow of Funds Accounts of the United States, Table D.2; Bureau of Economic Analysis, National Income and Product Accounts, Table G.5.5, Line 5.

کینز با پایه قراردادادن تفسیر مککرکن از مارکس، شروع به توضیح این نکته نمود که بحران می‌تواند اتفاق افتد اگر برای مثال ام (M) بیش از ام (M) شود، اگر سرمایه‌داران، از نظر مارکس، قادر به "درک" سود احتمالی به وجود آمده در تولید نبودند و نهایتاً به از دست دادن پول می‌رسیدند. کینز توضیح داد که "مارکس":

به حقیقت واقع‌شونده نزدیک شد وقتی که اضافه نمود که فزونی مداوم ام (M) به ناچار توسط یک سلسله از بحران‌ها قطع خواهد شد، که از قرار معلوم در جریان آن، ام (M) [به عنوان مخالف ام (M)] باید در حال فزونی باشد، تدریجاً به افزایش وخامت وضع یا ورشکستگی سرمایه‌دار و کاهش اشتغال می‌انجامد. بحث من، اگر پذیرفته شود، بایستی حداقل در خدمت به سازش بین پیروان مارکس و میجر داگلاس (Major Douglas) [پیشرو کم‌مصرف‌گرایی (underconsumptionist) انگلیسی] مؤثر باشد و موجب ترد اقتصاددانان کلاسیک که هنوز بر این باور نگم خویش‌اند که ام (M) همیشه با ام (M) برابر است، شود.

کینز اظهار نمود که فرمول کلی مارکس برای سرمایه یا پول - کالا - پول، نه تنها به ارائه دیدگاه‌های میجر داگلاس، بلکه همچنین به چشم‌اندازهای کم‌مصرف‌گرایی "جان هابسون (John Hobson) یا ویلیام ت. فاستر (William T. Foster) و ودیل کچینگز (Wadill Catchings) که به گرایش ذاتی [سیستم سرمایه‌داری] در تقلیل نرخ تورم و کاهش اشتغال باور دارند"، اعتبار داد. (۱۵)

ادامه در شماره‌ی آینده

زیرنویس‌ها:

^۱ - کارل مارکس، کاپیتال، جلد سوم (لندن: انتشارات پنگوئن، سال ۱۹۸۱)، صفحات ۶۰۷ و ۶۰۸.

^۲ - پال سوئیزی، بیش (یا کم) درباره‌ی جهانی شدن، مانثلی ریویو، دوره‌ی ۴۹، شماره‌ی ۴ (سپتامبر ۱۹۹۷): ۳. جهانی شدن در نگاه سوئیزی پدیده‌ی بسیار طولانی‌تر و وسیع‌تر از همه‌ی مراحل تحول تاریخی سرمایه‌داری بود و بنابراین شاخه‌ای از تغییر طرق انباشت نبود.

^۳ - جمله‌ی "معمای سرمایه" برگرفته از کتاب دیوید هاروی (David Harvey) به همین نام است (لندن، کتب برجسته، سال ۲۰۱۰). اگر چه هاروی این جمله را دقیقاً به این شکل استفاده نمی‌کند، ولی رویکردی که در این جا مطرح می‌گردد به طور کلی در راستای چشم‌اندازیست که او در آخرین کتابش ترسیم می‌کند.

^۴ - ژوزف ا. شومپتر (Joseph A. Schumpeter)، کتاب "تئوری توسعه‌ی اقتصادی" (نیویورک: انتشارات دانشگاه آکسفورد، سال ۱۹۶۱)، صفحات ۱۰۷ و ۱۲۶ و مجموعه‌ی مقالات (کمبریج، ماساچوست، ادیسون-وسلی، سال ۱۹۵۱) صفحه‌ی ۱۷۰.

^۵ - سقوط سرمایه‌گذاری در این بحران بیانگر این حقیقت است که در سال ۲۰۰۹، مجموع سرمایه‌ی سهام و مسائل کار در ایالات متحده با ۰/۹ کاهش نسبت به سال ۲۰۰۸، برای اولین بار از سال ۱۹۴۰ تاکنون، با کاهش روبرو شد و این به معنای این است که مؤسسات حتا به اندازه‌ی کافی روی مسائل جدید برای جایگزینی و مسائل اسقاطی موجودشان هزینه نکرده‌اند. وال استریت ژورنال، ۱۱ اوت ۲۰۱۰ می‌گوید: "مؤسسات با احتیاط بیش‌تری هزینه می‌کنند".

^۶ - کری پولانی لویبت (Kari Polanyi Levitt)، "مالی شدن بزرگ"، سخنرانی در مراسم اهداء پیاده‌سازی‌های جهان‌گستر گالیلایست، ۸ ژوئن، ۲۰۰۸، <http://karipolanyilevitt.com/documents/The-Great-Financialization.pdf>.

^۷ - برای اسناد این جریانات، رجوع کنید به نوشته‌ی جان بلیمی فاستر و فرد مگداف تحت عنوان "بحران عظیم مالی" (نیویورک، انتشارات مانثلی ریویو، ۲۰۰۹). بایستی توجه داشت که در این جا کاربرد واژه‌ی "مالی شدن" مربوط به یک روند عام در اقتصاد امروز است و با استفاده‌ی که نظریه‌پردازان و تئوریسین‌های سیستم جهانی همچون حیوانی اریگی و بورلی سیلور از آن می‌کنند و آن را اساساً به عنوان فازی از چرخش هزموئیک در سیستم جهانی سرمایه‌داری مورد اشاره قرار می‌دهند، فرقی می‌کند. نگاه کنید به "مرج و مرج و حاکمیت در سیستم دنیای مدرن" اثر حیوانی اریگی و بورلی ج. سیلور، (مینیاپولیس، انتشارات دانشگاه مینسوتا، ۱۹۹۹)، صفحه‌ی ۲۱۳.

^۸ - رابرت نی. یوسکاوایج (Robert E. Yuskavage) و مهناز فهیم نادر (Mahnaz Fahim-Nader)، تولید ناخالص داخلی توسط بخش صنعت برای سال‌های ۱۹۴۷ تا ۱۹۸۶، ایالات متحده، دفتر تحلیل اقتصادی، نظرسنجی تجاری موجود، دسامبر ۲۰۰۵، صفحه‌ی ۷۱. اداره‌ی سرشماری، چکیده‌ی آمار سال ۲۰۱۰، جدول ۶۵۶، "تولید ناخالص داخلی توسط بخش صنعت و دولت: سال ۲۰۰۸"; کوین فیلیپس (Kevin Phillips)، پول بد (نیویورک: ایکینگ، ۲۰۰۸)، صفحه‌ی ۳۱.

^۹ - جان مینارد کینز (John Maynard Keynes)، "نظریه‌ی پولی تولید"، در مجموعه‌ی آثار کینز، جلد ۱۳ (لندن: مک‌میلیان، ۱۹۷۳)، صفحات ۴۰۸ تا ۴۱۱. همان‌طور که گفتند

تلاشی دیگر). این ممکن است نکته‌ی مورد نظر مصرف‌کننده‌ی خصوصی باشد، اما نگرش کسب و کار نمی‌باشد، که مثال آن مورد پول - کالا - پول (M-C-M)، یعنی استفاده از پول برای کالا (یا تلاش) به منظور کسب پول بیش‌تر است". (۱۰)

کینز، همچون مارکس، عقیده داشت که "یک سرمایه‌دار علاقه‌ای به میزان تولید ندارد، بلکه برای او میزان پولی که به حساب‌اش ریخته می‌شود مهم است. او زمانی محصول‌اش را افزایش خواهد داد که قرار باشد با این کار سود پول‌اش افزایش یابد". برعکس، یک سرمایه‌دار اگر قرار باشد که سود پول‌اش افزایش نیابد، میزان محصول‌اش را کاهش خواهد داد. جنبه‌ی پولی مبادله، همان‌طور که مارکس تصویر نمود یعنی پول - کالا - پول، این‌گونه مطرح شده که سود پولی نه تنها هدف منحصربه‌فرد تولید سرمایه‌داریست، بلکه برای احتمال وقوع بحران‌های اقتصادی به خاطر وقفه‌هایی که در این پروسه اتفاق می‌افتد نیز می‌باشد. کینز به دنبال بحث‌اش از پول - کالا - پول مارکس، مواردی مشابه مارکس را اعلام نمود مبنی بر این‌که: "مؤسسه معاملات خود را تماماً بر پایه‌ی مبالغی از پول انجام می‌دهد. او هیچ هدفی در دنیا ندارد به جز این که نهایتاً به پول بیش‌تری نسبت به آن چه که با آن آغاز کرد، برسد. این مشخصه‌ی اساسی اقتصاد سرمایه‌داریست". (۱۱)

کینز، همان‌طور که به خوبی شناخته شده، محقق مارکس نبود. (۱۲) الهام بلافاصله‌ی وی در استناد به مارکس در سخنرانی‌هایش، نتیجه‌ی کار "هرلان مککرکن (Harlan McCracken)" اقتصاددان آمریکایی بود که کتاب‌اش به نام "تئوری ارزش و سیکل‌های کسب و کار" را در سال ۱۹۳۳ برای کینز ارسال نمود. تحلیل‌های مککرکن بر روی مشکل تقاضای مؤثر و نقش پول در سنت مالئوس متمرکز بود. ولی او به شکلی کاملاً گسترده با تاریخ اندیشه‌ی اقتصادی سروکار داشت. در فصل مربوط به مارکس کتاب‌اش، که کینز هم در یادداشت‌های سخنرانی‌اش بدان اشاره می‌کند، و به خوبی هم ارزش نقل قول کردن را دارد، مککرکن به تفصیل در این زمینه نوشته است که:

در رابطه با مبادله یا با نگردیسی کالاها، او [مارکس] در حله‌ی اول موضوع کالا - پول - کالا را مطرح نمود. چنین مبادله‌ای از نظر او هیچ تفاوتی در اصل با معامله‌ی پایاپای ندارد چون که شیء مورد مبادله برای دارنده‌ی آن به معنای انتقال کالائی بی‌فایده یا با فایده‌ی کم با کالائی متفاوت و با فایده‌ی بیش‌تر بود و پول به عنوان یک وسیله یا واسطه‌ی مناسب برای انجام معامله نخیل می‌شود. این معامله‌ی دو طرفه استثمار را نشان نمی‌داد، زیرا فرض بر این بود که در هر معامله ارزش‌های مساوی یا تجسم مقادیری کار برابر وجود دارد، پس کالائی نهایی نسبت به کالائی اصلی ارزشی نه کمتر و نه بیش‌تر داشت، ولی برای دریافت کننده فایده‌ی بیش‌تری داشت. بدین ترتیب نگردیسی کالا - پول - کالا (C-M-C) بیان‌گر تبادل ارزش‌های برابر بود و نه استثمار...

اما دگر دیسی پول - کالا - پول (M-C-M) بنیاداً متفاوت بود. و در توضیح این فرمول بود که مارکس به خوبی از منبع و طبیعت ارزش اضافه بحث نمود. در این حالت، فرد با پول شروع کرده و با پول تمام می‌کند. پس تنها انگیزه‌ی ممکنه برای انجام هر دو مبادله، رسیدن به پول بیش‌تر است. و این که تا چه حد، ام (M) دوم یا پول بیش‌تر از اولی‌ست، واحدی برای اندازه‌گیری ارزش اضافه می‌باشد. هر چند که، ارزش اضافه نه در چرخش کالا، بلکه در پروسه‌ی تولید ایجاد شده و حاصل می‌گردد. (۱۳)

کینز در نامه‌ای به مککرکن، به تاریخ ۳۱ اوت ۱۹۳۳، از او برای کتابش تشکر کرد، و اضافه نمود: "علاقه‌ی بسیاری به آن پیدا کردم، به ویژه شاید نقل قول‌های مربوط به کارل مارکس، که هرگز تا به این اندازه که باید با آن آشنا نبوده‌ام". (۱۴)

بالا کشیدن دستمزدها و استثمار، به کار روزانه‌ی شان تبدیل گشته است و کودکان هم در این میان از تیررس ظالمان و سوداگران در امان نیستند و دارند به انحای گوناگون مورد تعرض قرار می‌گیرند. خیابان‌ها مملو از کودکان کار خیابانی‌ست، کودکانی که می‌بایست به جای فراگیری علم و دانش، به خیابان‌ها سرازیر شوند و تن به کارهای ناخواسته دهند. چهره‌ی جهان را این گونه ترسیم نموده‌اند و اصلاً و ابداً تصویری از بهبودی زندگی کودکان در چنین مناسباتی نیست. تا چه زمانی می‌بایست شاهد بی‌عدالتی‌ها و نابرابری‌ها و تعرض به جان و مال کارگران و زحمت‌کشان و فرزندان‌شان بود؛ تا چه زمانی می‌بایست شاهد تلف شدن هزاران کودک و به خیابان کشیده شدن آنان در اثر فقر و نداری بود.

در گزارش‌های خودی‌های‌شان آمده است که "بیش از ۲۱۵ میلیون کودک کار در خیابان وجود دارد که بیشتر این کودکان در منطقه‌ی آسیا و اقیانوسیه زندگی می‌کنند".

براستی که آمار و ارقام میلیونی‌ست. اگر چه نباید و نمی‌بایست آمار فوق را به حساب همه‌ی واقعیات تلخ و سخت‌رو در روی کودکان گذاشت، اما در عوض نشان‌دهنده‌ی گوشه‌هایی هر چند ناچیز از جهان سراسر ظلمی‌ست که در مقابل میلیون‌ها کودک قرار گرفته است. این سوغاتی سرمایه‌داران برای کودکان محروم جهان است و رسالت و وظیفه‌ی‌شان سود آوری و به تباهی کشاندن زندگی کودکان است. به نیروی جنگ تبدیل‌اش نموده‌اند؛ آنانرا مورد اذیت و آزار گوناگون قرار می‌دهند؛ بدن‌های شانرا مثله می‌نمایند و بفروش می‌رسانند تا دنیای سراسر نکبت‌شان، دست نخورده باقی بماند. مگر می‌شود از یک سو به فکر سود آوری بود و از سوی دیگر انتظار رهائی از مصائب و بلاهای اجتماعی را داشت؟ مگر می‌شود به اندوختن هر چه بیشتر سرمایه اندیشید و استثمار کودکان را، از قلم انداخت؟

فقط در هندوستان نزدیک به ۵۰ میلیون کودک کار وجود دارد و بر اساس سازمان جهانی کار "حدود ۵ میلیون ۷۰۰ هزار کودک کار در ایران مشغول کار اجباری هستند و یا ناخواسته وارد کار بازار سیاه شده‌اند که از این تعداد حدود ۲ میلیون کودک خودفروشی می‌کنند و علاوه بر این بطور تخمینی حدود ۱ میلیون و ۲۰۰ هزار کودک بطور قاچاق دست به دست شده‌اند و یافتن ردی از آن‌ها بسیار سخت است".

این زندگی و دنیای میلیون‌ها کودک کار است که دارند در این دنیای ناخواسته، روز را به شب می‌رسانند و کمترین تضمین و امنیتی از فردای خود ندارند. این زندگی میلیون‌ها کودک محرومی‌ست که بدلیل نداری والدین‌شان به نیروی کار طاقت فرسا تبدیل گشته‌اند و فاقد حقوق اولیه و مکفی‌اند. براستی که رنج و درد و معضلات کودکان قابل شمارش و یکی و دو تا نیست و مسلم است که مناسبات حاکم بر دنیای کنونی، تولیدکننده‌ی صدها بلا و مصائب اجتماعی‌ست. کودک این‌روزها از مسیر طبیعی رشد خود و آن‌هم بدلیل فقر دائم‌التزاید والدین‌اش فاصله گرفته است و دارد همانند بزرگ‌سالان با مشکلات عدیده و دست‌ساز سرمایه‌داران دسته و پنجه نرم می‌کند؛ دارد برای کسب درآمد ناچیز ساعت‌ها و با بدن‌های

ارو (Kenneth Arrow) گفتش: "این دیدگاه که تنها حجم واقعی کالا را می‌توان مورد دفاع قرار داد فقط اگر فرض بر این باشد که بازار کار (و همه‌ی بازارهای دیگر) همیشه باز و بیکاری اساساً داوطلبانه باشد". کنت جی. ارو "حجم واقعی و اسمی در اقتصاد"، مجله‌ی تجزیه و تحلیل کمی و مالی، دوره ۵، شماره ۴ (نوامبر ۱۹۸۰)، صفحات ۷۷۳ تا ۷۷۴. ۱۰ - جان مینارد کینز، مجموعه‌ی آثار، جلد ۲۹ (لندن: مک‌میلان، ۱۹۷۹)، صفحات ۸۱ و ۸۲. همچنین رجوع کنید به نوشته‌ی دادلی دیلارد (Dudley Dillard) تحت عنوان "کینز و مارکس: ارزیابی صدساله، مجله‌ی اقتصاد پساکینزی، دوره ۶، شماره ۳ (بهار ۱۹۸۴)، صفحات ۴۲۱ تا ۴۲۴.

۱۱ - کینز، مجموعه‌ی آثار، جلد ۱۳، صفحه ۸۹. ۱۲ - وقتی سونیوزی در سال ۱۹۸۲ برای همکار جوان‌تر کینز "جون روبینسون (Joan Robinson)" درباره‌ی یادداشت‌های سخنرانی سال ۱۹۳۰ کینز که وی در آن مارکس را مورد بحث قرار داد، نوشت و سؤال نمود که آیا او چیز بیشتری از این موضوع می‌داند، او پاسخ داد: "من هم در مورد یادداشت درباره‌ی کینز و مارکس تعجب کردم. کینز به من گفت که او سعی کرده بود تا از "سرافا (Sraffa)" استفاده کرده و از وی بخواهد تا معنای ارزش کار و غیره را برایش توضیح دهد، و او نقل قول‌هایی را برای مطالعه توصیه نمود، ولی او [کینز-م] هرگز نتوانست موفق به درک آن‌ها شود". برگرفته از "رژیم سرمایه"، اثر پال سونیوزی، ماهنامه‌ی منتالی ریویو، شماره ۳۷، دوره ۸ (ژانویه ۱۹۸۶)، صفحه ۲.

۱۳ - هارلان لیننیز مکران، "تئوری ارزش و سیکل‌های کسب و کار" (بینگ‌هامپتن، نیویورک، انتشارات فالکن، ۱۹۳۳)، صفحات ۴۶ و ۴۷. ۱۴ - کینز به مکران، ۳۱ اوت، ۱۹۳۳، در نوشته‌ی استیون کیتس (Steven Kates)، "نامه‌ای از کینز به هارلان مکران به تاریخ سوئیچ اوت ۱۹۳۳: چرا داستان استاندارد در منشأ نظریه‌ی عمومی نیاز به بازنویسی دارد"، ۲۵ اکتبر، ۲۰۰۷، شبکه‌ی تحقیقات علوم اجتماعی، سلسله مقالات کاری، <http://ssrn.com/abstract=1024388>.

۱۵ - مجموعه‌ی آثار کینز، جلد ۲۹، صفحات ۸۱ و ۸۲. بعضی‌ها این را به مثابه پایه‌ی برای اشارات بعدی کینز در [کتاب-م] تئوری عمومی به "اقتصادهای زیرزمینی" می‌دانند که در آن "معمای بزرگ تقاضای مؤثر" وجود نهایی خویش را دارد و در آن‌جا از مارکس، هابسون و داگلاس نام برده شده است. در این باره، مراجعه کنید به "تئوری عمومی اشتغال، بهره و پول" کینز در مجموعه‌ی آثار وی، جلد ۷، (لندن، مک‌میلان، سال ۱۹۷۳)، صفحات ۳۲، ۳۵، ۳۶۴ و ۳۷۱. نظر مساعد وی در سخنرانی‌هایش به کم‌صرف‌گرایان آمریکایی مانند ویلیام ت. فاستر و ودیل کچینگز، به وضوح حاکی از آن می‌باشد که کینز تحت تأثیر فصلی از کتاب مکران بوده که درباره‌ی این متفکرین است. نگاه کنید به تئوری ارزش و سیکل‌های کسب و کار، مکران، صفحات ۱۵۷ تا ۱۶۸.

رفقای گرامی!

با ارسال مقالات و مطالب خود، ما را در غنای بیش‌تر نشریه یاری رسانید. بدیهی است، مطالبی در نشریه منتشر خواهند شد که در راستای اهداف و وظائف مبارزاتی سازمان ۱۹ بهمن قرار داشته باشند. از اصلاح املائی و انشائی مطالب رسیده معذور می‌باشیم.

گوندگان گار از زبان آثار

هر صفحه از دنیای سراسر نابرابر را ورق می‌زنیم، در آن چیزی جز رنج و محنت محرومان نمی‌بینیم. فقر و بدبختی و نداری دارد بر سر و کول همه بالا می‌رود و سرمایه‌داران زندگی را بر همه‌ی سنین تلخ نموده‌اند. دارند از نیروی همه استفاده می‌کنند تا سود هر چه بیشتری به جیب زنند. این گونه می‌اندیشند و کاری به دنیای انسانیت ندارند. استثمار دارد بیداد می‌کند و زن و مرد و پیر و جوان هم نمی‌شناسد. به دلیل این که ملاک و معیار حاکمان و طبقات دارا، سود آوری‌ست.



شهری از پروین اکتامی

ای رنجبر

تا به کی جان کندن آندر آفتاب ای رنجبر

ریختن از بهر نان از چهره آب ای رنجبر

زین همه خواری که بینی ز آفتاب و خاک و باد

چیست مُزدت جُز نکوهش یا عتاب ای رنجبر

از حقوق پایمالِ خویشتن گن پُرسشی

چند می ترسی ز هر خان و جناب ای رنجبر

جُمله آنان را که چون زالو می کنندت، خون بریز

و ندر آن خون دست و پای گن خصاب ای رنجبر

دیو آرز و خودپرستی را بگیر و حبس گن

تا شود چهر حقیقت بی حجاب ای رنجبر

حاکم شرعی که بهر رشوه فتوا می دهد

کی دهد غرض فقیران را جواب ای رنجبر

آن که خود را پاک می داند ز هر آلودگی

می کند مُردار خواری چون غُراب ای رنجبر

گر که اطفال تو بی شام اند شبها باک نیست

خواجه تیهو می کند هر شب کباب ای رنجبر

گر چراغت را نبخشیده است گردون روشنی

غم مخور، می تابد امشب ماهتاب ای رنجبر

در خُور دانش امیران اند و فرزندان شان

تو چه خواهی فهم کردن از کتاب ای رنجبر

مردم آناند کز حکم و سیاست آگه اند

کارگر کارش غم است و اضطراب ای رنجبر

هر که پوشد جامه ی نیکو، بزرگ و لایق اوست

زُو، تو صدها وصله داری بر ثیاب ای رنجبر

جامه ات شوخ است و روی ات تیره رنگ از گرد و خاک

از تو می بایست کردن اجتناب ای رنجبر

هر چه بنویسند حکام اندرین محضر زواست

کس نخواهد خواستن زیشان حساب ای رنجبر

نجیف به کارهای شاق می پردازد و در کوره پزخانه ها، کارگاه های تولیدی و در دخمه های مرطوب و کم نور چرخش سرمایه را به حرکت در می آورد تا صاحبان تولید و فرزندان شان در ناز و نعمت زندگی کنند. در عمق چنین اوضاع اسفباری می بایست به وضعیت کودکان بی سرپرست، جنگ زده، به مرگ و میر ۸۷۰ هزار کودک در هفته اول پس از زایمان در افریقا و به کودکان فقیری که بدن های شان در اثر بی غذایی و بی آبی به اسکلت شبیه شده است، اضافه نمود تا به ماهیت واقعی سرمایه داران پی بُرد.

واضح است که مسبب و عامل اصلی چنین وضعیتی سرمایه داران اند و مشاهده شده است که در چنین مناسباتی کسی حامی کودکان نیست و هیچ قانونی از آنان دفاع نمی کند و بی گمان نهادهای به اصطلاح مدافع حقوق کودکان هم، همه ی هم و غم شان تظهير مناسبات گندیده و قوانین استثمارگرایانه ی سرمایه داری ست. مشاهده شده است که این نظام ها و قوانین مصوبه ی آنان بدرد کودکان نمی خورد و باید به زباله دان تاریخ سپرده شوند و نظام و قوانینی جای گزین آنان گردد که حامی محرومان و کودکان باشد. شکی در آن نیست که نظم و ترتیب ردیف شده ی کنونی در خدمت به رشد و بالندگی کودکان نیست و مولد خانه خرابی هر چه بیشتر زندگانی کودکان و در خدمت به چپاول و سوداگری های سرمایه داران است.

حیات سرمایه به معنای تخریب زندگانی کودکان است؛ به معنای دربدری و تلف شدن هزاران کودک بطور روزانه و در اثر نداری و تأمین نیازهای اولیه ی زندگی هم چون نان و آب مکفی و درمان و بهداشت است. بی تردید زمانی مصائب دست ساز سرمایه داران از شانه های نجیف کودکان محروم بر زمین خواهد افتاد که حاکمیت ظالمان و سودجویان بزیر کشیده شود و پرچم کارگران و زحمت کشان به اهتزاز در آید. تنها در بستر چنین شرایطی ست که جامعه دیگر شاهد کودکان کار خیابانی نخواهد بود و همه ی آنان و به همراه دیگر هم سن و سال های شان و در محیطی آرام و فارغ از مشکلات، طعم زندگی کودکی را خواهند چشید.

شباهنگ راه

برای ارتباط با ما، با آدرس های زیر تماس بگیرید:

Post: Postbus 10492

1001 EL Amsterdam, Nederland

TEL.: +31 624 797 133

E-Mail: pouyan@19bahman.net

Web Site: <http://www.19bahman.net>

با کمک های مالی خود و ارائه ی هر گونه سوال، نظر، انتقاد و

پیشنهاد، ما را در انجام وظائف مان یاری رسانید.